

معمایی قرآنی و پاسخ آن^۱

پرسش:

صفت «بَغِيٌّ» در آیه شریفه ۲۸ سوره مریم «يَا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» با این که صفت معنوی مؤنث «أُمُّكَ» (خبر کانت) است، چرا «تاء تأنیث» نگرفته است؟

پاسخ:

برای حل این مشکل ادبی پاسخ‌هایی داده‌اند:

۱. بَغِيٌّ بر وزن فَعُول است نه فَعِيل و شاهد آن هم همین عدم لحوق تاء است؛ زیرا آن صفتی که مذکر و مؤنث در آن یکسانند، وزن فَعُول است که از صیغه‌های مبالغه است مثل أَكُول و صَبُور که گفته می‌شود: رَجُلٌ صَبُورٌ و امْرَأَةٌ صَبُورٌ؛ نه وزن فَعِيل به معنای فاعِل مثل حَكِيمٌ و شَهِيدٌ که از اوزان صفت مشبَّه و بنابر قولی از

۱. این مطلب از کنال «روش سنتی تحصیل علوم حوزوی» و با اجازهٔ ادمین محترم کانال برداشته شده

است:



اوزان صیغه مبالغه است. بنابر این اصل بَغِيٌّ، بَعُوِيٌّ بوده است که به دلیل اجتماع واو و یاء در آخر واژه، واو قلب به یاء شده و در یاء آخر ادغام شده است و پس از ابدال ضمه ما قبل واو به کسره، به بَغِيٌّ تبدیل شد مثل مَرْمُوی که به واسطه همین قاعده مَرْمِیُّ شد. (نک: شرح کمال الدین فسوی بر شافیة ابن حاجب، ص ۴۱۹ و شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد نوشته محمد بن یوسف معروف به ناظر الجیش، ج ۱۰، ص ۵۱۱۷. و همچنین رک: مشکل اعراب القرآن، مکئی بن حموش، ص ۴۲۷ و البحر المحيط فی التفسیر، محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۷، ص ۲۴۹ و تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، ج ۱۶، ص ۲۳ و أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تفسیر البیضاوی، ج ۴، ص ۸ و ...).

۲. بَغِيٌّ بر وزن فَعِيل است ولی عرب در وزن فَعِيل محافظت لازمی بر مطابقت جهت تذکیر و تأنیث ندارد و این از خواص این وزن است. شاهد بر این مدعا آیات زیر است:

«إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (اعراف: ۵۶)

«وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا» (احزاب: ۶۳)

«قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (یس: ۷۸)

«وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ

ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (تحریم: ۴)

(نک: تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، ج ۱۱، ص ۳۰۸)

۳. بَغِيٌّ از صفات مختص به زنان است مانند حائض و حامل و مُرَضِع؛ از این رو ملحق شدن تاء به آن ضروری نیست و نیازی به آن ندارد. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ابن جریر طبری، ج ۱۶، ص ۵۹ و البحر المحيط فی التفسیر، محمد بن یوسف



ابوحیان، ج ۷، ص ۲۴۹)

۴. بغی اگر چه در اصل صفت بوده ولی اینک از معنای صفتی خود جدا شده و اسم بالغبه گشته است؛ از این رو لازم نیست با موصوف خود مطابقت کند. (تفسیر التحرير و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، ج ۱۶، ص ۲۳ بنابر احتمالی در عبارت او: «البغی: اسم للمرأة الزانیة، و لذلك لم تتصل به هاء التأنیث»).

۵. چون این وزن «فَعیل» مصروف و معدول از فاعل است، از جهت رعایت قواعد ادبی نیز صرف و معدول شده است. (الكشف و البیان، تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۱۳۷ و ج ۱۰، ص ۱۹۵ به نقل از اخفش و تفسیر البغوی، ج ۴، ص ۲۳ و البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، ج ۳، ص ۱۷۸).

۶. وزن فَعیل چون از صیغه‌های مبالغه است، از این رو، نیازمند تاء تأنیث نیست. (أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تفسیر البیضاوی، ج ۴، ص ۸).

۷. این وزن از اوزان نسبت است مثل طالق، از این رو، تاء فارقه نیاز ندارد. (همان)

۸. اینجا فَعیل به معنای مَفْعُول است نه فاعل و در فَعیل به معنای مفعول مذکر و مؤنث یکسان است. (البحر المحیط فی التفسیر، محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۷، ص ۲۴۹. وی گفته است: قیل: بغی فَعیل بمعنی مفعول کعین کحیل آی: مَبْغِيَةً بطلبها أمثالها).



پرسش:

کدام یک از پاسخ‌های هشتگانه پیشین درباره علت ملحق نشدن تاء به واژه «بغی» در آیه ۲۸ سوره مریم قابل نقد است؟

پاسخ:

بیشتر این پاسخ‌ها خالی از ایراد نیستند. برای تحقیق و تدقیق مطلب لازم است همه پاسخ‌ها مورد بررسی قرار گیرند:

بررسی پاسخ اول

این پاسخ گرچه خلاف ظاهر لفظ است، از این رو که ظاهر واژه بغی دلالت می‌کند که اصلش فَعیل است نه فَعول ولی چون مطابق قاعده صرفی است و نظائر زیادی دارد، از این جهت بی ایراد است. البتّه برخی از ادیبان چنین ایراد گرفته‌اند که اگر بغی بر وزن فَعول بود باید بَعُو می‌شد نه بَعی مثل نَهوی که نَهُو شده است. (البحر المحيط فی التفسیر لأبی حیان، ج ۷، ص ۲۴۹ به نقل از ابن جنّی در کتاب التّمام).

در پاسخ باید گفت به تصریح اهل ادب که مستندات سخنان برخی از ایشان گذشت، تبدیل شدن بغی به بغوی مطابق اصل و قاعده است و این نَهو است که شاذّ و خلاف قاعده است. (رک: حاشیة الشهاب الخفاجی المسمّاة عناية القاضی و کفایة الراضی علی تفسیر البیضاوی، ج ۶، ص ۲۵۹ و حاشیة القونوی علی تفسیر الإمام البیضاوی و معه حاشیة ابن التمجید، ج ۱۲، ص ۲۱۰ و روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی للآلوسی، ج ۸، ص ۳۹۷ و تاج العروس من جواهر القاموس للزّبی، ج ۱۹، ص ۲۰۶).

نقد دیگری که ممکن است وارد باشد این که اگر وجه صحیح و مقبولی از جوهی که بر مبنای وزن فَعیل گذشت، وجود داشته باشد، اولی از این وجه خواهد



بود؛ زیرا اصل بر همان حفظ ظاهر است و ظاهر بغیّ فعل است نه فعول مگر دلیل قاطعی بر آن وجود داشته باشد. بنابر این، این راه حلّ وقتی متعیّن یا راجح است که راه حلّ دیگری محتمل یا راجح نباشد.

بررسی پاسخ دوم

این مطلب که «عرب در وزن فعیل محافظت لازمی بر مطابقت جهت تذکیر و تأنیث ندارد و این از خواصّ این وزن است» با توجّه به شواهدی که گذشت، قابل پذیرش است ولی از آنجا که این مطلب به صورت قاعده کلی نیست و خلاف اصل و ظاهر است، این پاسخ وقتی قابل پذیرش خواهد بود که راه حلّ مناسب‌تری برای آن وجود نداشته باشد در حالی که برخی از وجوه هشتگانه‌ای که گذشت بدون ایراد است چنان‌که خواهد آمد.

البته ممکن است کسی در جواب این نقد بگوید که در خصوص وزن فعیل از اوزان صفت مشبّهه یا صیغۀ مبالغه، اصل و قاعده ثانوی به وجود آمده است و آن عبارت است از عدم مطابقت. فتأمل.

بررسی پاسخ سوم

آنچه از کتب لغت و استعمالات عرب به دست می‌آید این است که بغیّ مانند حائض و حامل از صفات مختصّ به زنان است؛ زیرا گرچه واژه بغیّ بر وزن فِلس به معنای مطلق ظلم و ستم و تجاوز است ولی خصوص فعل آن به معنای تجاوز جنسی و زنا، تنها به زن نسبت داده شده است و دیده یا شنیده نشده که چنین فعلی به مرد اسناد داده شده باشد یا وصف آن «بغیّ» بر مردی اطلاق شده باشد و برخی از ادیبان و اهل لغت و مفسّران نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند. (رک: المحيط فی اللّغة لصاحب بن عبّاد، ج ۵، ص ۱۴۱ و معجم مقاییس اللّغة لابن فارس، ج ۱، ص ۲۷۲ و



المفردات للراغب، ص ۱۳۷ و أساس البلاغة للزمخشري، ص ۴۶ و النهاية لابن أثير، ج ۱، ص ۱۴۴ و لسان العرب لابن منظور، ج ۱۴، ص ۷۷ و ۷۸ و المصباح المنير للفيومي، ج ۲، ص ۵۷ و مجمع البحرين للطريحي، ج ۱، ص ۵۳ و تاج العروس للزبيدي، ج ۱۹، ص ۲۰۶ و جامع البيان في تفسير القرآن للطبري، ج ۱۶، ص ۵۹ و البحر المحيط في التفسير لأبي جيان، ج ۷، ص ۲۴۹ و التحرير والتنوير لابن عاشور، ج ۱۶، ص ۲۳).

بنابر این در نهایت به نظر می‌رسد، این پاسخ ایرادی نداشته باشد.

بررسی پاسخ چهارم

این که بغی اسم بالغلبة شده باشد و معنای وصفی خود را اینک از دست داده باشد، به شدت خلاف ظاهر است و نیز هیچ کسی به آن تصریح نکرده است. این پاسخ تنها احتمالی بود که از عبارت ابن عاشور برداشت می‌شد که آن نیز به راحتی قابل تطبیق بر پاسخ سوم است. به این بیان که مقصود وی از «اسم للمرأة الزانية» این است که جز بر زن اطلاق نمی‌شود. بدین ترتیب، این پاسخ پذیرفته نیست.

بررسی پاسخ پنجم

اگر مقصود از صرف و عدل، معنای لغوی آن است به این معنا که وزن فعیل مشتق از فاعل به اشتقاق معنوی و در رتبه بعد از اوست، سخنی قابل پذیرش است ولی این نوع صرف و عدل و اشتقاق مجوز صرف قواعد ثابت ادبی نیست. و اگر مراد صرف و عدل اصطلاحی است چنان‌که در مانند آخر گفته شده است، این نوع صرف و عدل بی دلیل است.



بررسی پاسخ ششم و هفتم

در تحلیل و توجیه و نقد این دو پاسخ مناسب است عبارت محیی الدین محمد بن مصطفی شیخزاده را در حاشیه‌اش بر تفسیر بیضاوی (ج ۵، ص ۵۳۶) نقل کنیم که زیبا و درست گفته است:

«قوله: (ولذلك لم تلحقه التاء) أي: و لكونه فعولا بمعنى الفاعل يستوى فيه المذكر والمؤنث فيقال: بغى للمذكر الفاجر والمرأة التي تبغى الرجال لم تلحقه التاء، و إنما يفرق بينهما بالتاء إذا كان بمعنى المفعول فيقال: ناقة حلوبة مثلا. و إن جعل البغى فعیلا بمعنى فاعل ینبغی أن يكون بقاء التانیث نحو: امرأة بصيرة و قدیرة إلا أنه لم تلحقه التاء لأنه للمبالغة أو للنسب. كذا قاله أبو البقاء و تبعه المصنف. وجه التعلیل بهما أن التاء إنما تلحق أسماء الفاعلين حملا لها على الفعل، و إنما تحمل عليه إذا كانت جارية عليه و موافقة له لفظا و معنى بأن تكون للحال أو الاستقبال، و الفاعل الذي يكون للمبالغة و النسب يكون للدوام و الثبوت لا للحال و لا للاستقبال، فلما لم یجر على الفعل لفظا و لا معنى لم تلحقه التاء فرقا بينه و بین ما یجرى عليه لفظا و معنى. و كذا لا تلحق التاء ما كان للنسب مما هو على فاعل نحو: تامر و لابن و حائض، إذا أريد بها ذات تمر و ذات لبن و ذات حیض، فكذا بغى إذا كان بمعنى ذات بغی. و تعلیل الاستواء بكون الصفة للمبالغة مطلقا لا وجه له لأنهم صرحوا بأن أبنیة المبالغة من الثلاثی ثلاثة أقسام: الأول ما یفرق فيه بین المذكر و المؤنث مطلقا أي سواء كان جاریا على الموصوف أو لا یكون كصبار و صديق و أمير، فجعلوا نحو أمير مما یلحقه التاء مطلقا. و الثاني ما یستویان فيه مع الموصوف و یفترقان بدونه كقطعان مسکین و فحول الذي لا یكون بمعنى مفعول كناقاة ركوبة. و الثالث ما یستویان فيه مطلقا كضحكة و علامة».

علاوه بر این که آمدن وزن فعیل برای نسبت، هم شاذ است و هم خلاف اصل و



نیازمند دلیلی قوی.

بررسی پاسخ هشتم

این‌که «فَعِيل در این واژه به معنای مَفْعُول است نه فاعل» جداً خلاف ظاهر و تکلف است و مشهور ادبا و مفسران نیز چنین نفهمیده‌اند و این‌که آن را به «مَبْغِيه بطلبها أمثالها» تفسیر کنیم جداً خلاف ذوق ادبی و دور از انصاف است.

